

این شعر را سی سال قبل درشامگاه غم انگیز هفتم نور 1357
در هرات سروده بودم. صبا

سوگنامهء درغروب...

سیدنورالحق صبا

بِراوج شب نهایت درد و فغان نگر
در خون نشسته خاک خراسانیان نگر

خنیانگران خستهء باغ بهار را
غمگین و پرشکسته و بی آشیان نگر

پر واژه های سوگ و پر افسانه های درد
هر جا بساط وانجمن طوطیان نگر

گلبن زگرد باد تطاول چنین بین
گلشن زتند باد چپاول چنان نگر

در آرزوی نم نم باران رحمتی
دستان شاخه ها بدر آسمان نگر

برسبزه های راغ و چمن جای ابر ناز
از گرد غم شرع بین ، سایبان نگر

گلغنچه های تازه بدوران رسیده را
برجاده ها زدشنهء دست خزان نگر

بر بلبلان خستهء افتاده در قفس
از کرگسان زشت عفن پاسبان نگر

&&&

این داغهای سرخ چمن ، برگ لاله نیست
هرداغ را زخون شهیدی نشان نگر

هربرگ را زبان یکی قصه گو بدان
هرغنچه را عبارت یک داستان نگر

اینجا دیار درد و شهیدان عاشق است
بر موج خون صفای دل عاشقان نگر

تا بنگری شهامت ما را براه عشق
در عرصهء نبرد بیا ، ترک جان نگر

خونین کفن برآمده فوج مبارزان
باور نمیکنی بصف ارغوان نگر

تا بنگری حقیقت چنگیزیان مست
باری بیا چپاول چنگیزیان نگر

آتش زدند خرقةء پیغمبر خدا
ز آنرو غبار غم بدل کهکشانشان نگر

گلدسته های مسجد جامع شکسته بین
بر برچه ها کتاب خدای جهان نگر

برکشته های پاک شهیدان غرق خون
محشر زناله های حزین زنان نگر

بر مرگ جانگداز برادر چو بگذری
فریاد های خواهر آتش بجان نگر

وآن مادران بیکس فرزند مرده را
اندر عزای تازه عروسان شان نگر

کس نیست مرهمی بگذارد به زخم ما
ای مدعی نشانهء عدل جهان نگر

آتش گرفته خانهء زیبای من ، هری
زآتش کنون چو شعله ام آتش بیان نگر

&&&

با اینهمه نه دلشده ودلشکسته ایم
مارا بیا بعرضه چو شیر ژیان نگر

اندر مصاف و معرکه بهرضای یار
نوباوه گان ملت ما را جوان نگر

مردان مرد میهن ما را براه دین
اسفندیار پیلتن پهلوان نگر

بهر شکست خصم دغلكارهء زبون
شمشیر های آخته را برمیان نگر

تا بشکند طلسم اسارتگران قرن
بر گونه ها امید شهادت عیان نگر

**وین مردم گرسنهء دربند مانده را
با اتکا برحمت حق قهرمان نگر**